

- به خشنودی خداوند جان و خرد و با ستایش فر ایران در راستا و دنباله برنامه های گفتار هفته که در دهه گذشته از سوی جنبش فرزندان زرتشت و کوروش و با کارگردانی آریا آذر منش گرامی تهیه شده اند، برنامه ی در آینه مغان جهان از روزن تیسفون با واژگانی چند ابر خرد فرهنگ و شهرگانی ایرانشهر را به شما آریاییان پارسی زبان در سراسر جهان از سوی انجمن بازیابی ایرانشهری پیشکش می کنیم. در برنامه نخست به جنبش مشروطه در ترازوی خرد آریایی می پردازیم. با نماز درود بر شما خدای گرگین گرامی سراپا گوئیم.

- با نماز بر همه همazorان و دوستان امروز روز آذر ماه امرداد سال ۱۳۸۷ یزدگردی برابر با ۲۵۶۷ سال مه و یا گاهشمار پسا کروش پس از به تخت نشستن کوروش بزرگ در ایرانشهر. که میشود ۱۱۸۰ پیش از به تخت نشستن یزدگرد. درباره مشروطه سخن بسیار گفته شده لیک سخن راست نه. شوربختانه. به کوتاهی درباره ماه امرداد است. به کوتاهی در این باره به چند نکته اشاره میکنم که البته پیشتر و طی سال های گذشته هم در برنامه های گفتاری شنیداری و هم در قالب مقاله و نوشته در دسترس همگان گذاشته شده. لیک هر امرداد این رویداد باز زایی میشه. ما با یک رنسانس جهالت و با رنسانس دروغ روبرو میشویم هم از این رو به عنوان خویشتکاری باید با این دروغ، دروغ بسیار مدرن برخورد کرد. بسیار کوتاه چند نکته را که یادداشت کردم تیتروار خدمتون عرض میکنم و درباره هر یک به کوتاهی چیزی خواهم گفت. نخست آنکه تفاوت میان مشروطه و مشروعه و آنچه که ما جنبش بیداری یا جنبش بازیابی می نامیم و به پیش از فتنه مشروطه بر میگردد چیست؟ دوم آن که تفاوت میان تجدد یا نوروایی و سنت یا ابرروش چیست؟ واژه نوروایی را بنده خودم جعل کردم. و واژه ابرروش پیشینه کهنی دارد و به همان چم و به همان معنی سنت و یا تردیش هستش برمی گردد به اوستایی و از اوستایی به پارسیگ و از پارسیگ که ما گرفتیم و به کار میبریم. البته در اوستایی یک پیشوند دیگر هم دارد در گ یعنی دیر که در پارسیگ شده است دیرابر روشنی. باری زنده یاد پورداوود نیز به کار برده است. نکته دیگر نسبت میان روشنفکری و مشروطه است. چیست نسبت آنچه که من صنعت یا مافیای روشنفکری می نامم و مشروطه؟ چون اگر دقت کرده باشند دوستان و یاران بند ناف روشنفکری رو به مشروطه بسته اند و از سوی دیگر ما روشن فکری رو به عنوان یک پدیده اجتماعی متجدد یک امر نوروا میشناسیم که گوهره اش و ذاتش مبارزه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی و فرهنگی با سیستم پهلوی اول و دوم است. این بدین معنی نیست که از درون خود آن سیستم علیه آن سیستم شوریده نشده است. کسانی که نوشته های بنده را دنبال میکنند میدانند که آنچه که در درون خود دستگاه نصب شده بود ذیل فرح دیا بخشی از روشنفکری هست که این ائتلاف میان بخش روشنفکران درون دستگاه و روشنفکران بیرون دستگاه و همنشینی شان با روحانیت به همان فتنه جهانی ۱۳۵۷ محمدی انجامید. در هر صورت به این نکته نیز خواهیم پرداخت. نکته دیگر مسئله رضا شاه بزرگ است و به عنوان نجات دهنده ایران و کسی که ایران را از درون منجلا ب مشروطه که تجزیه دموکراتیک ایران در اولین مرحله نفوذ دموکراسی به درون کشور بود بیرون آورد و قوام داد به کشور، کشور رو دوباره، آن چیزی که مانده بود رو همبسته کرد و تا ۱۳۲۰ که بیگانگان آمدند و او را راندند. کشور را به جایی رساند که به سختی میشد به پیش از آن بازگرداند. در حقیقت رضا شاه پایان دهنده فاز نخست مشروطه بود که اگر پدید نمی آمد پدیده ای بنام رضا شاه مشروطه چیان در همان زمان مابقی ایران را نیز تکه تکه کرده بودند. این چهار تیر را در پس ذهن خود داشته باشید و شماره به شماره پیش میرویم. شماره نخست تفاوت میان مشروطه و مشروعه و جنبش بازیابی یا جنبش بیداری که با آخوندزاده بزرگ آغاز میشود در آن دوره چیست؟ مشروعه چیان که بهشون سنتی میگویند و به هیچ وجه این چنین نیست چون اسلام سنت ما نیست. اسلام مدرنیته ماست. من این را نوشتم و در جای دیگر بهش خواهم پرداخت. شاید هم در همینجا کوتاه. این ها بر این باور بودند مشروعه چیان که برای اداره حکومت و برای اداره جامعه نیازی به قانون دیگری جز شرع مبین اسلام نیست. دستگاه فقه، حدیث و آنچه که در کل ذیل سنت حجاز تبیین شده از منظر آنان برای اداره جامعه بسنده افتاد. مشروطه چیان نظر اند کی متفاوت داشتند. آنها نیز به اصالت فقه و به اصالت شرع مبین چون بیشترشون آخوند بودند باور داشتند یا آخوند هایی که جامه آخوندی در آورده و کت شلوار پوشیده بودند. آنها می گفتند خیر چنین نیست. برای اداره جامعه امروزی نیاز به یک

سری قوانین دیگری است که در زمان زندگی امرای نخستین اسلامی خلیفه گان و پیشوایان مسلمان موجود نبوده است. لاجرم باید به ابزار دیگری دست یازید. لیک این ابزار جدید همه باید ذیل شرع تعریف شوند و خود را با شرع منطبق سازند. از این رو قانونی که آنها از آن سخن می گفتند یا میخواد میرزا ملکم خان ترسای محمدی شده باشد از سران فراماسونی در آن عصر یا کسانی دیگه. این ها گفتند ما شرع را داریم قانون جدید را می آوریم و این دوتا رو با هم دیگه تطبیق می دهیم. در اینجا دعوایی به وجود آمد. و دعوا همون جور که خدمتتون عرض کردم این بود که وقتی ما مشروعه چیان می گفتند وقتی ما شرع داریم و بر این باور هستیم که شرع محمدی امریست کامل و بدون نقص دیگر چه نیازی به قوانین دیگری؟ و شیعه هم که هستند و در اجتهاد باز است به سوی بی نهایت بی معنی بودن و می توانیم اجتهاد بکنیم و اگر چیزی نیاز بود خودمان تغییرش میدهیم. این لانه را باز نکنیم به سوی به اصطلاح مارهای بیگانه. این کل دعوای کسان بود همانگونه که میبینید موضوع ربطی به ایران زمین ایرانشهر ربطی به سنت فلسفه سیاسی ایرانشهری ربطی به حکمت مغان و همه آن چیزی که ما ذیل ابر روش یا سنت ایرانشهری می شناسیم ندارد. دعوا میان دو نحله است از بیگانه اندیشان از کسانی که با سنت ایرانشهری در همه ابعاد ذهنی بریدند و یکی سنت حجاز را برداشته و یکی سنت به اصطلاح برآمده از آتن روم و به شکل ماساچوستی شده اش. انقلاب فرانسه. و که فلاکتی بود آن انقلاب فرانسه و نابود کرد سنت اروپایی رو. باری و این را در آمیختن با سنت حجاز. یعنی مشروطه چیان، متفکرین اگر بخواهیم اسم شان را متفکر بگذاریم با اغماض، اینها مردمانی بودند التقاطی. هر دو رو میگفتن باید در کنار هم بگذاریم و یک چیز آش هفت جوشی درست کردند و ذیل مفهوم مشروطه به خورد مردم دادند. و متولیان این امر نیز از همان آغاز روشن فکران و اهل تجدد بودند به قول خودشان یا شتر مرغ های فرهنگی. نام درستش هستش نوروایان. میتونیم ازش بهره ببریم به جای تجدد اگر کسان دوست دارند. ما وقتی خود نظام نامه را نگاه میکنیم برای تایید این حرف، در نظامنامه اصلا واژه ای به نام مشروطه نیامده است چون اینها یک چیزی را نوشتند در چند بند نامش را نیز گذاشتن نظامنامه و اصلا با اون چند برگی که تدوین کرده اند کشور را نمیشود اداره کرد. هیچ فایده ندارد. خیلی بسیار محدود هست و ناقص. در بندهای افزوده به آن هستش که واژه مشروطه به کار و مشروط به اسلام. در آنجا هم تصریح می شود مشروط به اسلام و تازه با افزودن این بندهای پسین هستش که یک قوامی میگیره سر و سامانی می گیره و همان فاجعه ای را به بار می آورد که نامش را گذاشتن قانون اساسی مشروطه. نتیجه کوتاهی که از این بحث میگیریم یکی این است که آن دروغ همواره تکرار شده و از سر مهر و محبت تکرار شده که قانون اساسی مشروطه قانونی هست که دین و سیاست را از هم جدا کرد یا قانونی است لائیک خیر چنین نیست برعکس کاملاً برعکس هستش قانونی هستش مبتنی بر شرع مبین و هر آنچه که از تنور این قانون اساسی بیرون می طراوت باید منطبق با شرع مبین باشد جز این مشروطه معنی نمی دهد. مشروطه یعنی مشروط به شرع مبین. پس یک بار دیگر تکرار میکنم. تفاوت مشروعه چیان و مشروطه چیان در این است که نحله نخست یعنی اهل شرع، مشروعه چیان می گفتند نیازی نیست که ما امری را بیاوریم و بخواهیم مشروط اش بکنیم به اسلام. اسلام خود در خود کامل هست و بی نقص و نیاز به هیچ چیز دیگری ندارد. اینها می گفتند خیر زمانه اندکی متفاوت شده است و ما باید بیاییم یک سری قوانین را از جای دیگر بیاوریم و این ها را طوری تغییر بدهیم که با شرع منطبق باشد. این کل ماجرا است پس مشروطه یعنی آن چیزی که شرط اساسی اش منطبق بودن با اسلام است. حال در اینجا شعبده بازان صنعت روشنفکری مافیای روشنفکری چون اینها مافیا هستند هم در پهنه ادب شعر رمان داستان نویسی هم در پهنه هنرهای تجسمی و هم در عرصه سینما و در هر زمینه ای شما بخواهید در نظر بگیرید مهمتر از همه در پهنه سیاست ما با یک مافیا روبرو هستیم. در اینجا این هم بطور معترضه عرض بکنم که نام نهادن به این صنعت ارزش گذاری بر کار هنری این یا آن منتسب به روشنفکری نیست. ربطی ندارد. یک رمان نویس می تواند رمان نویس بسیار بسیار خوبی باشد. یک شاعر میتواند شاعر بسیار ورزیده و ارزنده ای باشد و جای خود را در پهنه شعر و ادب ایران زمین داشته باشد. لیک یک روشنفکر باشد و وابسته ای از این مافیا. این دو تا را نباید با همدیگه قاطی کرد. باری این ها ۱۰۰ و اندی سال است که این مشروطه را سرپا نگه داشتند و در کنارش ارتزاق کردند. خب این را کوتاه در اینجا ببندیم برویم برسیم به جنبش بیداری عصر بیداری یا آنچه که ما بازیابی می نامیم و بازیابی هم هست و خدمتتون عرض میکنم چرا هست. این جنبش مصطلح به بیداری یک شخصیت برجسته ای دارد که اهل فن میدانند به نام میرزا

فتحعلی آخوندزاده. این آدم متولد سال ۱۸۱۲ ترسایی باید باشد و تا زمان مرگش یعنی حدود ۱ سال یا ۲ سال حتی فکر میکنم بزرگتر از مسن تر از بد لر. یعنی قرن نوزدهم مال قرن نوزدهم است. ایشان مرد بسیار دانایی بود و بسیار بسیار ایران دوست در قفقاز می زیست یعنی در ایرانشهر اپاختری ایرانشهر شمالی. و از طریق آشنایی اش با زبان روسی و زبان فرانسوی اگه اشتباه نکنم به آنچه که در اروپا و اویقازیا اتفاق می افتاد میرفت آگاهی داشت. لیک آنچه که مهم تر هستش آگاهی داشت به سنت ایرانشهری. با دین بهی بسیار مهربان بود با بهدینان بسیار مهربان بود و بر متونی که برخی از این متون که مانده بود آگاهی نسبی داشت. مهمترین متنی که بر او تاثیر به سزایی نهاد و او را بر این داشت که به فکر بازیابی سنت آریایی شود، کتابی بود به نام دبستان مذاهب نویسنده اش کیخسرو اسفندیار. کیخسرو اسفندیار که از سنت آذرکیوانی می آید و ما اینجا نمیخواهیم درباره آذرکیوانی آن داوری کنیم ولی در هر صورت جنبشی بود در عصر صفوی یک سری آمیختگی هایی داشت. نمیشود در همه زمینه ها از اینها پشتیبانی کرد ولی در هر صورت دست کم با یک پا در مدار تیسپون در سنت ایرانشهری می ایستاد و البته صفویان با آن شیعی گری که راه انداختن و زرتشتی کشی که راه انداختن اسف بار است این ها را وادار کردند که بگریزند و اینها نیز گریختند به سمت بار دیگر به سمت هند. یعنی هر بار که این تیغ اسلام در ایرانشهر به گردش در می آمد چه در بار اول چه در بار دوم بومیان این سرزمین بهدین این سرزمین بایست می گریختند. باری صفویان سنت زرتشتی را نابود کردند دیگر چیزی از آن نماند. در هر صورت این کیخسرو اسفندیار در این کتاب با ارزش خود که دایره المعارفی است، فرهنگ نامه ای است، به یک سنت قانون گرایی ایرانشهری استناد میکند و آنرا تا حدودی توضیح میدهد. و این آنگونه که به دست کیخسرو اسفندیار رسیده است ذیل مفهوم پیمان فرهنگ یک نوعی کنتراسوسیال یا یک به اصطلاح قرارداد اجتماعی در آن کتاب توضیح داده شده و اینی که این آریاییان حالا میخواهد دارا باشد یا میخواد انوشیروان باشد یا هر کس دیگر اینها چگونه امور کشوری و دولتی خود را تنظیم می کردند. در این پیمان فرهنگ کیخسرو اسفندیار توضیح میدهد که تمامی سطوح کشوری و دولتی و اجتماعی قانونمند بودند و اینها برای هر پهنه ای از حیات اجتماعی و همگانی خویش یک سری آیین نامه ها و قانون ها و تنظیم نامه ها داشتند که بدون آنها هیچ کس مجاز نبوده است کاری را انجام دهد. حتی خود پادشاه و این پادشاهان همواره این پیمان فرهنگ را که به صورت کتاب و مکتوب هم هست چون بسیار مهمه ما یک سری قوانین نانوشته داریم و یک سری قوانین نوشته آنچه که در فلسفه سیاسی اهمیت بسزایی دارد و به اصطلاح سیاست دانان نوین نیز معروف ترین شان ماکس وبر در آلمان تاکید میکند که قانون باید در قالب امر نوشته شده وجود داشته باشد. اینها این را به صورت مکتوب نگه می داشتند و از آن پیروی میکردند. این به اصطلاح بحث را کیخسرو اسفندیار در این دبستان مذاهب می گشاید و این بحث تبدیل میشود به پایه بحث جناب میرزا فتحعلی آخوندزاده که در کتاب های گوناگونش بدان اشاره میکند و از آنجا هست که بعد با مطالعات دیگری که پیدا میکند به اصطلاح یک آمیزه ای درست میکند میگه بله این به اصطلاح اروپا هم که پیشرفتی کرد همین قانون گرایی را خط مشی خویش قرار داد. پس ما چرا برنگردیم باز نگردیم به آن قانون گرایی که داشته ایم و یک زمانی باعث شکوه و جلال و سرفرازی ما میان ملل دنیا بوده است. اینها رو با تاکید چندین و چند بار تکرار میکند. بنابراین کار آخوندزاده بازیابی سنت قانون گرایی ایرانشهری هستش که باز میگردد به زمان پیش از تازش به عصر پیش از گسست قادسیه. از این منظر آنچه که در مشروطه رخ داد درست ضد آن چیزی بود که آخوندزاده بنیان نهاده بود و تا حدودی میرزا آقای کرمانی از آن پیروی کرد. جوانی بود بسیار پر شور در برخی از برهه های زندگی اش دچار انحراف شد ولی مردی بود که تمام وجودش برای ایران می تپید و ما بسیاری چیزها را از جمله پیروی از و زنده نگه داشتن سنت آخوندزاده را وامدار میرزا آقا کرمانی هستیم. و در اینجا باید به صراحت گفت بسیاری از متون بزرگوار صادق هدایت بدون کارهایی رو که میرزا آقای کرمانی انجام داده بود به ویژه مبارزه اش با ایدئولوژی اسلام پنداشتنی نمی بود. بنابراین آخوندزاده را باید نگه داشت ولی میرزا آقای کرمانی را هرگز نباید از یاد برد. اون حلقه میانی بود که توانست تا حدودی اندیشه آخوندزاده را انتقال بدهد به دوران پس از فتنه مشروطه. انسان های مثل پور داوود یا صادق هدایت تا حدودی کسروی که او نیز مردی بود بسیار آمیخته. کسروی در بخش مثبتش که تا حدودی ایران گرایی است و مسلما مبارزه اش با ایدئولوژی اسلام. این ها را ما وامدار مرد میانجی ای هستیم به نام کرمانی. باری پس این سه نحله را ما از همدیگر باید تفکیک بکنیم

مشروطه چیان مشروعه چیان و بازیابان ایرانشهری. دو نخله اول برادران توامان هستند با هر دو پا در زمینی نالیروانی در زمینی بیرون از بوم جغرافیای معنوی ایرانشهر ایستاده اند. مشروعه چیان با هر دو پا در سنت حجاز در زمین حجاز. مشروطه چیان با یک پا در حجاز و با یک پا در آتن و روم و ماساچوست و لندن و پاریس ولیک بازیابان و کسانی که این جنبش بیداری را در عصر آخوندزاده ، ما میتونیم آن سده را به آسانی به سده آخوند زاده ملقب کنیم، آنها نگاه شان نسبت به ایرانشهر بود. اینکه میتوان از بیرون از ایرانشهر نیز آموخت چیزست کاملاً طبیعی یکی از بزرگترین پادشاهان ما انوشیروان به صراحت می گوید که وقتی می خواست قانون را بنویسد. به این علت به او می گویند دادگر چون قانون نوشت. دوباره قانون نوشت. داریوش هم این کار را انجام داد. هم قوانین هند را مورد مطالعه قرار میدهد هم قوانین روم را مورد مطالعه قرار میدهد و به صراحت می گوید که من از هر دو آموختم و از هر دو چیزهایی را برگرفتم. و مسلماً آنجا تاکید میکند به قوانین سنتی خود ایرانشهر نیز نگاه کرد و از مجموعه ی اینها قانون نوین زمان خود را نوشت و آنجا می گوید کسی که از دیگران نیاموزد هیچ وقت نمی تواند بیاموزد. در دانش باید باز باشد. ایرانیان این سنت و این باز بودن نسبت به دانایی و خوبی و نیکی دیگران را همیشه داشته اند. طبیعی است که بازیابان ایرانشهری نیز هیچ گاه خود را نسبت به خوبی که از دیگران باشد نمی بندند و مردانی مثل آخوندزاده نیز چنین نکردند. این بحث را در اینجا می بندیم. ۲۶ دقیقه است من می بینم که گذشته و نمیخوام که این بحث زیاد ادامه پیدا بکنه که زمان به درازا نکشد. تفاوت میان تجدد یا نوروایی و سنت، بینید بحث اصلاً کل روشنفکری ذیل مفهوم تجدد یا این به اصطلاح دوالیته یا ثنویت میان تجدد و سنت خلاصه میشه. شما این بحث بسیار کاذب را از روشنفکری بگیرید تمام ساختمان مافیای روشنفکری در هم می شکند. ولی آنچه که مهم است این است که درون مایه و محتوای این مفاهیم چیست؟ امر نو بسیار واژه زیبا و پر زرق و برق است. لیک تجدد یا نوروایی که به عنوان یک دانه واژه فنی یا مفهوم فنی من از آن بهره می برم یا مدرنیته یک مکتب فکری است با امر نو ربطی ندارد. مدرنیته یک سیستم است. امر نو ما در سنت ایرانشهری در حکمت مغان به اصطلاح ابزارهای گوناگونی برای نو شدن داریم. در زمینه یزدان شناسی در زمینه سنت سیاسی در فرهنگ و همه این ها مفاهیم خودش را دارد. یعنی جهان را نو کردن جهان را تازه کردن جهان را فرش کردن یا فرشکرد که هم بعد پایان زمانی دارد و هم بعد این جهانی دارد این ها و تازه کردن هر باره جهان در نوروز که خوشبختانه در همه ما هست، فارغ از این که به سوی اسلام یا بهائیت یا نمدونم جهودیت یا هر چیزی گمراه شده باشیم ولی این نوروز یک بندی است که به اصطلاح ایرانی تباران را برمی گردونه همیشه به سنت اصیل خودشان به سوی خرد مغان. در هر صورت اینها هست. تجدد یا مدرنیته یا نوروایی امری است بسیار پیچیده و چند لایه خیلی راحت مثال برایتان بزنم فرضاً فاشیسم است متجدد. این چیزی که ما به عنوان فاشیست می نامیم تجدد است. یا تمام این دو جنگی که انجام شد و یا فرضاً قتل عام گسترده نسل کشی گسترده و تقریباً همیشه گفت تا به آخر انجام داده شد. این نسل کشی در آمریکا از سرخ پوستان اینها اموری هستند که تنها و تنها از درون تجدد به این صورت توانستند بیرون بیایند. پس هیچ وقت گول دستگاه تبلیغاتی روشنفکری را نخورید که متأسفانه توانستند تا حدودی موفق بشوند که امر تجدد را امری کاملاً مثبت جلوه بدهند و امر سنت را امری کاملاً اوملی یک چیزی بسیار بسیار بیهوده که باید دور انداخته شود. این یکی از جادوهای روشنفکری است که به شدت باید در برابرش مقاومت و ایستادگی نمود. فتنه ۵۷ که با ائتلاف تاریخی میان روحانیت و روشنفکری میان حوزه و دانشگاه اتفاق افتاد، دانشگاه که متأسفانه رضا شاه بزرگ بنیان گذشت. محمدرضا شاه بزرگ گسترده کردش و مافیای فرح دیا آن را تبدیل کرد به گیوتین خود نظام یعنی این واقعا بی همانند است که یک دستگاهی از درون خود عناصری را تولید بکند، وقتی بنده میگویم فرح دیا، فرح دیا یک فرد نیست یک پدیده اجتماعی است یک گروه اجتماعی است بسیار گسترده است. یک سیستم در درون سیستم هستش. میشه چندین نام بسیار آشنا را از آقای رضا قطبی و نمی دانم این ها نام برد اینها فرخ غفاری در هر بخشی اینها بودند ولی فرای این هستش. برای همین زیاد به نامها نباید تکیه کرد بلکه به خود پدیده. نام فرح را نیز میبریم بخاطر اینکه سبمل این داستان هستش و من بر این باور هستم که از یک زمان مشخصی به بعد تا به امروز همه راه های خیانت به روم به فرح دیا ختم می شوند. این پدیده را باید شناخت. ما باید در آسیب شناسی تاریخی که میکنیم از روی راستی با صداقت و البته بدون هیچ گونه هراس از تبلیغاتچی های این باند مافیایی باید حقیقت را گفت و پیش رفت و گرنه تاریخ تکرار میشود.

نباید بگذاریم تاریخ تکرار شود چه در نوع اسلامی اش چه در نوع روشنفکرانه اش. در هر صورت اینها توانستند دانشگاه را که می‌بایست جایگاه به اصطلاح پیش بردن ایران به سمت بهتر شدن باشد تبدیلش کردند به یک پارکین. تبدیلیش کردند به ریمنی گاهی که از درون دانشگاه اگر بخش تکنیکی اش را کنار بگذاریم که بار اجتماعی ارزشی که به بحث ما بخورد ندارد، در حوزه های دیگر دانشگاه و اون بخش نرم افزاری یک کشور هستش، تبدیل شد به بازوی غرب ایران ستیز و اسلام ایران ستیز که هر دو در نفس خود ایران ستیز هستند. ما باید درباره غرب نیز که بسیار پیچیده است از اسکندر تا به امروز غرب همواره گیوتینی بوده است از سوی غرب جغرافیای ایران بر روی گردن ایرانشهر که دیوار دفاعی تمدن مشرق زمین بوده است. هر بار که ایرانشهر فرو شکسته است چه به زمان اسکندر الکساندر چه به زمان محمد و چه در فاصله میان این نه تنها ایرانشهر بلکه کل مشرق زمین آسیب های بنیادی دیده است. چه هند باشد و چه چین و چه به اصطلاح حوزه های فرهنگی میانه این مثلثه ایرانشهر، چین و هند. بنابراین ایرانشهر دیوار دفاعی بوده است و زمانی که این دیوار دفاعی یا درش خللی به وجود آمده است یا پس از گسست قادسیه در هم فرو شکسته است مشرق زمین نیز دچار انحطاط شده است و دچار آسیب های بنیادین که ما داریم تا به امروز در درون این فضای پسا تازش داریم ما زندگی میکنیم. مفهوم تازش مفهومی است چندین لایه و فقط بعد نظامی و یا ورود سپاهیان گشتاپو اسلامی به درون ایران را ندارد. لایه های فرهنگی رو هم در بر میگیره و ما فرضا برگردیم به خود پهلوی ها خود پهلوی ها برآیندی هستند از همین تازش یعنی ما رگه های تازشی رو در این حکومت، مافیای فرح رو نمیگویم اونا کلا بیگانه اند، نه در خود محمدرضا شاه بزرگ و یاران نزدیکش که در همه چیز میشود شک کرد جز در ایران دوستی و مهر و عشق بی مرز این ها به ایران، در آن ها می بینیم و این برآیند اینها لزوما گناه اینها نیست. اینها در یک سنت التقاطی پدید آمدند و نمیشود انتظار آنچنانی داشت. تلاش شان را کردند و شکست خوردند متأسفانه ما در درون این فضای شکست هستش که امروز داریم می اندیشیم و زندگی میکنیم و باید بکوشیم که این شکست را بفهمیم و پیشگیری بکنیم برای شکست های دیگر باره در آن صورت پیروز هستیم. در هر صورت این بحث را بحث اینی که در ۵۷ روشنفکری متولیان سنت مشروطه در کنار روحانیت با همکاری همه جانبه ی غرب یعنی غرب یا جهان آزاد از شرافت و اخلاق، جهان دموکراتیک، سنگ تمام گذاشت به معنی اخص کلمه در به پیروزی رساندن اسلام در به پیروزی رساندن تجدد. جمهوری اسلامی به مراتب از رضا شاه و محمد رضا شاه با هم متجددتر است. بسیار چیز پیچیده ای هستش اصلا پای یاوه های تدوین شده یعنی اصلا شگفت انگیز است این روشنفکری چه چیزهایی از درون خودش برون میدهد پای این دروغ که اینها متجدد نیستند و ارتجاعی هستند اصلا نروید اصلا. جمهوری اسلامی بسیار بسیار متجددتر هستش و به علت متجددتر بودنش هست که خبیثتر است. یعنی نه اینکه آنها خبیث باشند بلکه اگر ما اشتباهی در سنت رضاشاه و محمدرضاشاه می بینیم آن اشتباهش در مدرنیته اش هستش نه در آنجایی که ایرانی و سنتی است بلکه در آنجا که اسلامی و دموکراتیک است. چون اسلام و دموکراسی هر دو نسبت به سنت ایرانشهر مدرنیته ما هستند. ببینید اسلام یک گسست همه جانبه هستش هم در حوزه سیاست هم در حوزه یزدان شناسی هم در حوزه اقتصاد و هم در حوزه فرهنگ. در هر چهار بعدش اسلام یک گسست هستش. اهل فن می دانند یکی از به اصطلاح بنیادهای مدرنیته گسستی هستش که میان خود و پیش از خود به وجود می آورد. مسیحیت برای مثال یک گسست به تمام معنا است با سنت آریایی که در درون اروپا وجود داشت. آمدند و گفتند قبل از ما هر چه که بوده پگانیسم بوده یعنی در حقیقت همان چیزی که مسلمان ها جاهلیت می گویند یعنی نفی میکنند و میبرند و میندازن دور. شریعتی میگفت یک به اصطلاح یک ایرانی وجود داشته و اسلام به عنوان قیچی آمده این را بریده و انداختش دور یک بخشش رو شما اگر دوست دارید میتوانید بروید در موزه ببینید منتها این به اصطلاح سنت آریایی سنت ایرانشهری دیگه زنده نیست. بنابراین ما هر چه که داریم اسلام هستش و باید در درون این اسلام بکوشیم یک جهانی از منظر خودش بهتر را بیاریم و درش زندگی بکنیم. این را گفتم که دوستان متوجه بشن فرقی نمی کند اسلام، مسیحیت، بهائیت که یک به اصطلاح تجدد در درون تجدد اسلامی هستش اینها همه از یک جنم هستند و یک نگاه نسبت به سنت ایرانشهری دارند. این به اصطلاح بحث های تبلیغاتی شما توجه نکنید. موضوع بحث بحث پایه ای است و ما باید بتوانیم مفاهیم را از همدیگر تفکیک بکنیم و تشخیص بدهیم که جنم هر کدام از دستگاه های فکری این ها چگونه است و چه نسبتی با دستگاه

ایران شهری دارند. چه اسلام، چه جهودیت چه مسیحیت و چه بهائیت در کلیت شان از الف تا یا شون آنجا که بحث پایه ای است در تناقض و سلب سنت آریایی و سنتی ایران شهری هستند. در این هیچ شک نکنید. آنگونه که دموکراسی است. از همین روست که یک آریایی هرگز نمیتواند مرد یا زن دموکراتی باشد. این را هم از ذهنتان دور بکنید که دموکرات بودن یعنی خوب بودن همان گونه که توانسته اند شعبده بازان نوین تجدد را به امری کاملاً مثبت تبدیل بکنند با بارگذاری مثبت در ذهن مردمان در مورد دموکراسی نیز چنین کردند. در صورتی که دموکراسی به تنهایی چیزی که ربطی ندارد به آزادی هستش به تنها چیزی که ربطی ندارد به عدالت هستش به تنها چیزی که ربطی ندارد نیکی همگانی مردمان است. دموکراسی یک پدیده بسیار پیچیده هستش مبتنی بر سرمایه و مبتنی بر چپاول و مبتنی بر حقنه کردن خواست طیف های مشخصی از جهان سرمایه داری به طبیعت و به انسانی که در درون این طبیعت دانه زندگی می‌کند. مسلماً باید یک بیان مقبولی داشته باشد به قول دوستان آریانی ما. ولی خب این ربطی به واقعیت حقوقی دموکراسی ندارد. دموکراسی خون آشام ترین دستگاه سیاسی تاریخ بشریت است. شما از پریکلس تا به امروز نگاه بکنید بی هرگونه اغراق شارلاتان تر از موجود دموکرات شما نمی بینید. یک روده راست در شکم مرد یا زن دموکرات نیست. دموکرات بر اساس برنامه و بر اساس اصولش باید دروغ بگوید. این را من در جای دیگه گفتم نیاز به تکرارش نیست. شما بدون دروغ در درون دموکراسی نمی توانید پیش بروید و این دروغ، دروغ اخلاقی نیست لزوماً که شما فرضاً بیایید برای پیشبرد یک کار بسیار پیش پا افتاده شخصی دروغی بگویید خیر دروغ بخشی از نظام دموکراسی هستش. دروغ به مثابه ی مبالغه به سمت بالا و مبالغه به سمت پایین فریبود و فرهود به پارسیگ. شما وقتی این دروغ را نگوید این مبالغ را انجام ندهید راستی را پنهان نکنید هیچوقت نمی توانید به عنوان یک دموکرات موفق باشید. شما همواره باید خوبی ها و نیکی های طرف مقابل تان را به هیچ بگردانید. و آگاهانه به هیچ بگردانید. بگذارید کنار و نقاط ضعفش را که هر کسی می تواند داشته باشد، آنها را از آنچه که هستند برجسته تر کنید. کسان نام این رو گذاشتن واقع گرایی این واقع گرایی نیست. این دروغ است و پدر سوختگی است و نمیشود این گونه زیست. یک آریایی هیچوقت نمیتواند اینجوری اینگونه بزیست. هم از این روست که ما در سراسر تاریخ پرشکوه ما تا مرگ یزدگرد و گسست قادیسیه بشکل فروشکستن تیسپون یک پادشاه دموکرات ما در ایران شهر نداریم. سراسر تاریخ ایران شهر سراسر زمانی که ما توانسته ایم تا حد توانایی نوع بشر در یک حوزه جغرافیایی بسیار گسترده و با لایه های گوناگون، بافت بسیار پیچیده جمعیتی چون ایران شهر رو با ایران امروز نباید یکی بدانید، توانستیم بیشترین میزان از نیکی همگانی هم انسان و هم طبیعت را به طور عملی ممکن و میسر بکنیم. این با نظام فاسد و مبتنی بر دروغ و شارلاتانیسمی به نام دموکراسی هرگز میسر نمی بود. نظامی را که ایرانیها ازش پیروی میکردند نظام سیاسی که ازش پیروی میکردند در دوره های مختلف نام های گوناگون داشته ولی آنچه که در این بحث میتوان بهش اشاره کرد خلاصه وار نام این نظام و دستگاه سیاسی بوده است نیک خدایی یا نیک خودایی یعنی فرمان خدایی به معنای رولشپ است به معنای فرماندهی فرمانروایی. با خدا به معنای ایزد و یا بغ در اینجا یکی نیست. میتوانیم بگوییم نیکفرمانی یعنی فرمانروایی امر نیک و آن چیزی که ایرانیان خب باید پرسید نیک یعنی چی؟ آن چیزی که ایرانیان نیک میگفتن نیکی مشترک و یا نیکی همگانی انسان بوده است و طبیعت که بهش میگفتن هماک نیکی دام یعنی نیکی کلیت انسان و طبیعت. دام منظور از دام کلیت آفرینش که بر روی زمین موجود است. یعنی هم انسان و هم طبیعت. بنابراین یک گریز هم بخواهیم بزنیم به سنت آتنی در آنجا پایه سیاست بیشتر بر روی خیر همگانی و نیکی همگانی انسان استوار است. یعنی این ارسطو یکی از شکاف هایی که گسست هایی که ارسطو بوجود میاره و سنت پلاتونی رو، پلاتون در ادامه سنت مغان است، این سنت پلاتونی رو ضربه بسیار مهلکی می زند که این آلودگی مدرنیته و نوروایی اروپا نیز برمی گردد به این سنت ارسطویی این هستش که می آید و انسان را از طبیعت جدا می کند و پایه سیاست را میگذارد بر روی نیکی انسان. البته اون انسانی که اون می گوید انسان آتنی آزاد است یعنی باید مرد باشد دار باشد الی آخر حالا آن را بگذاریم کنار. این خودش یک بحث جداگانه است که انسان از منظر او کیست؟ مثلاً زن را موجود روانمندی نمیدونست. زن روح ندارد در دستگاه فلسفی ارسطو حالا تخفیف بدهیم اینها را بگذاریم کنار. یک تفاوت بزرگی که هستش میان سنت فلسفه سیاسی مغان و فلسفه سیاسی آتنی که بعد به روم انتقال پیدا می کند در همین جاست یک پادشاه یک دستگاه سیاسی یک دیوان سالاری آریایی

موظف است قوانین اش را طوری تنظیم بکند که تضاد و تعارضی میان نیکی دام یعنی نیکی طبیعت درختان آبها جانوران و نیکی دو پا یا انسان بوجود نیاد. در آنجا که تعارض هستش باید به سود دام انسان باید کوتاه بیاید. این یک به اصطلاح یک پارادایم دیگری است. یک دستگاه و چهارچوب مفهومی دیگری است تا آنچه که در درون سنت غربی اتفاق می افتد. بسیار اینجا باید محتاط بود و تکرار می کنم هرگز در دام گسترده صد و اندی ساله روشنفکری که در دوران پهلوی تبدیل به به اصطلاح پس زمینه ذهنی الیت فکری ایران شد متأسفانه از طریق همان مافیای درون دانشگاه نباید افتاد. و باید دقت کرد و تا آنجا که ممکن است درباره اش سخن گفت. این مفهوم تجدد بود. سنت نیز اینها سنت را نیز لگدمال کردند. و آنچه که از سنت ارائه میکنند، سنت اسلامی است. وقتی میگویند تعارض میان تقابل میان تجدد و سنت. هر دو بیرون از ایرانشهر است. تجددشان به اصطلاح همین امر مشروطه و یعنی آمیزه اسلام و دموکراسی است. سنت شان کاملاً سنت حجازی است. وقتی یک روشنفکر میگوید سنت منظورش ایرانشهر نیست. اونو اصلاً به چیزی نمی گیرند کسان. آن را جاهلیت می دانند. در به اصطلاح سنت فکری چپ های ما اینا یکی دوتا مفهوم برای خود تراشیدن مثل استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی که از ویتفوگل و مارکس و اینها گرفتند و هگل. این مرد هگل یک خط عربی پارسیک فارسی یا پارسی نمیدونم پراکریت اردو یک خط از این زبانهایی که در مشرق زمین دانایی مشرق زمینان بدین زبان ها نگاشته شده نمیتواند بخواند یک خط. بعد می آید می گوید که در سراسر شرق یک نفر بیشتر و منظورش از شرق اصلاً چینی ها رو که هگل اصلاً آدم حساب نمیکند خیلی راحت خدمتتون بگم یا فرضاً مارکس درباره هندیا. حیرت انگیزه یعنی میگوید بزرگترین اتفاق مثبتی که در تاریخ هند افتاد، استعمار انگلیس بود. از این حرف ها اینا زیاد زدند. هگل که تازه میگویند لطفی دارد به ایرانیان میخوایم هزار سال نداشته باشد و ندارد هم واقعاً ندارد می گوید که در سراسر شرق یک فرد بیشتر آزاد نیست و آن شاه است بقیه بندگان هستند و اصلاً حقوقی ندارند. یعنی نیم نگاهی به متون پایه ای ایرانشهری انداختن نیم نگاهی داشتن به آنچه که در کتیبه های بر سنگ حک شده یعنی حقیقت تبدیل شده به سنگ در دل کوه انداختن آشنایی ابتدایی با فلسفه سیاسی مغان داشتن بسنده است تا دریافت که آنچه که هگل می گوید یاوه ای بیش نیست و آنچه که روشنفکری میگوید نجویده ی آن چیزی است که هگل از خود به جا گذاشته. بنابراین آنکه بزرگشان بود در سخنانی که درباره مشرق زمین می گوید هیچ چیزش را به هیچ چیز نمی توان گرفت. شاگردان شاگردان شاگردانش که دیگر جای خود دارند. روشنفکری یک بنگاه تولید، یک کارخانه عظیم تولید انبوه است تولید انبوه مضخرفات است. این را نباید فراموش کرد و همیشه باید این را تکرار کرد و گفت. به ویژه جوانان آریایی که اعتماد به نفس خود را در برابر این مافیا از دست ندهند. کار به جایی رسیده که چندی پیش که یک هنرمند جوانی من داوری نمیکم درباره هنر این پسر ولی در گذشته بود یکی از همین ها یوسف نامی مینشیند در دانشگاه و به صراحت می گوید من از این مردم متنفرم و اینا اصلاً مردم نیستند. خب مردك خب چرا صحبت می کنی اصلاً بلند شو برو. روشنفکری همین است. شاملو الف بامداد شاعر بزرگی است در این هیچ کس نباید بنده حداقل شکمی ندارم ولی متفرد است از این مردم یعنی در آنجایی که ذات روشنفکری اش بیرون می زند از نوروز متفرد است. از کوروش متفرد است از داریوش متفرد است برای فردوسی شیشکی میکشد به زرتشت توهین میکند و صراحتاً می گوید اگر من مردم اصلاً من را در این خاک در کنار این مردم به گور نسپارید. از آن طرف میروید برای ابراهیم در آتش مدیحه سرایی می کند و آن کس که مدایح بیست سلمی نوشت برای سنت غرب و برای این غریبه ها و برای ابراهیمیت مسیحیت میروید پستان به تنور می چسباند. خب اینها را نمیشود ازش گذشت و ما باید یک طبقه متفکر آریایی بوجود بیاوریم برای فردای ایران زمین که اینها مسلح باشند هم به سلاح های ایجابی که مبتنی است بر شناخت دقیق متون پایه ای آریایی و هم به سلاح سلبی یعنی بدانند که این طرف از چه جنمیست این سوی دعوا از چه جنمیست چون ما در یک پیکار تمدنی دیرپا به سر میبریم از الکساندر تا به امروز دعوای ما فقط با اسلام نیست. اسلام یک شاخه سوم جهودیت هستش مسیحیت شاخه دومش هست. بروند دوستان کتاب هزار سال پیش ما را دانای بزرگ آذرفرنبغ شک و گمان ویزار بروند و بخوانند این صحبت ما نیست چیز نویی نمی گوئیم ما. در آنجا آذرفرنبغ یا مردان فرخ توضیح میدهند بسیار کارشناسانه تمام این متون عبری و عربی و اینها را هم مطالعه کرده و در آنجا توضیح می دهد که چرا آن چیزی که ما می گوئیم اهورا مزدا این ها به آن میگویند فرضاً آدن یا الله یا در رابطه مانی هم صحبت میکند و توضیح میدهد

با بطور مستند که چرا این دو سنت، سنت آریایی و سنت ابراهیمی در تضاد و سلب یکدیگر هستند. هم توضیحی یزدان شناسی بویژه توضیح یزدان شناسی میده بسیار بسیار دقیق. و آنجا است که برای اولین بار می گوید که یک متفکر آریایی می گوید که ترساگری یا مسیحیت جهودیت دوم هست و اسلام جهودیت سوم. بر اساس این طبقه بندی که این مرد بزرگ انجام داده است ما میتوانیم بهایت را جهودیت چهارم به جای بیاوریم. یعنی این ها شما آن چیزی که در جهودیت میبینید در تورات می بینید، می بینید که با یک مقدار تغییر در مسیحیت ادامه پیدا می کند. در تداوم هستش و خودشان نیز به این مقرر هستند. بایبل دو کتاب است هم عهد عتیق و هم عهد جدید. عهد بعد از آن عهد محمد هست. اصلا محمد را شما بدون سنت جهودی مسیحی اصلا نمی توانید تعریف بکنید. این را کاملا بدانید تمامیت آن چه که محمد می گوید در درون سنت جهودان است. اصلا قبیله قریش بخش اعظم قبیله قریش جهودان حجاز هستند. خاندان محمد چه از سوی مادرش آمنه چه از سوی همسرش به اصطلاح در یک پیرامون جهودی مسیحی هستند. آن مردی که بنام سلمان پارسی شناخته شده در صورتی که خب در شهروندی ایران ایرانشهر بوده ولی شالام شالامان هستند و این را خود متخصصین جهودتبار به نیکی نشان دادند که این مرد به اصطلاح از بزرگان دین ایدئولوژی جهود هستند در آن زمان که مییونند به اصطلاح هم پیمانانش در حجاز. اینها را شما باید بکشید که دسته بندی بکنید به اصطلاح تبارشناسی تمدنی بکنید آنچه را که در پیرامون ما دارد رخ میدهد به دام بازی های ناسیونالیستی هرگز نیفتید هرگز همانگونه که تجدد را با امر نو و نیک نباید یکی کنید همانگونه که دموکراسی را با آزادی و قانون گرایی و داد و خوبی و مهربانی نباید یکی بکنید ناسیونالیسم را نیز نباید با میهن پرستی و پاتریوتیسم یکی بکنید پاتریوتیسم یک امری دیگر است یک حسی هستش که هر انسان نسبتا سالمی نسبت به سرزمین خودش دارد حالا چه میخواد عرب باشد چه میخواد نمیدانم آمریکایی باشد چه میخواد چینی باشد هندی باشد آریایی باشد یا هر کس دیگری. یک انسانی که ذهن نسبتا سالمی دارد نسبت به آب و خاکی که درش زیسته است یک سپاسگزاری یک حالت شکرگزاری دارد و از آن می کوشد که نگه داری بکند. یک مرغ لانه اش را نگهداری میکند طبیعتا این یک حس طبیعی است. این رو بهش میگن پتریوتیسم، میهنپرستی، میهندوستی. ناسیونالیسم چونان دموکراسی و چنان تجدد یک سیستم است. ربطی به ایران گرایی یا ایران دوستی یا میهن پرستی و میهن دوستی ندارد. این اشتباه را دوستان نکنند. هیچ ربطی اینها با هم ندارند. ناسیونالیسم در حقیقت تجزیه مفهوم ایرانشهر هستش. ما وقتی برویم در درون بحث ناسیونالیسم قرار بگیریم پیش از اینکه بخواهیم ناسیونالیست باشیم باید تمامی مفاهیم پایه ای و سلاح های مفهومی آریایی را بر زمین بگذاریم تا بتوانیم ناسیونالیست شویم تا بتوانیم دموکرات شویم. اینها همه از یک جنم اند با تفاوت های بسیار بسیار اندک. ببیند یک مثال براتون بزنم وقتی پیکاری تعارضی میان پادشاه محمدرضا شاه اتفاق افتاد و عراق به سرکردگی آن مردک صدام. خوب ایرانی ها یعنی تهران از کارت بارزانی پدر استفاده کرد. از کارت کردها استفاده کرد. ولی در هنگامی که به اصطلاح اون دلیل انجام شد اون معامله انجام شد، تهران پشت کرد ها را خالی کرد البته آورد شان برشان داشتند آوردن شان در کرج بهشون احترام گذاشتند ولی خب اینها شوخی است. یک قتل عامی انجام شد از برادران ما در آنجا. این رو این به اصطلاح بازی کردنماهایی که امروز داره اتفاق می افتد و مرگ بر ایرانی و مرگ بر پارس از دهانشان نمی افتد، این ها رو اصلا بگذارید کنار اینها دشمن هستند اصلا هیچ ربطی به این داستان ندارند. ولی آن به اصطلاح اتفاقی که داشت میفتاد وظیفه و خویشکاری یک پادشاه آریایی بود که به هر ترتیبی که شده از شهروندان به دور افتاده ایرانشهر که در عراق صدام حسین بودند فارغ از اینکه خود عراق یعنی دل ایرانشهر اصلا این را فراموش بکنید که عراق سرزمینی جداست. نه ولی خب آن یک سیستم بعضی بود که آنجا اشغالگر بود و مورد حمایت آن زمان اتحادیه جماهیر شوروی بود و اینها سر این داستان رود اروند دعواشان را تبدیل کردند به صلح خیلی هم در بوق دمیدن طرفداران پهلوی دوم که ما خودمان را با آنها اصلا یکی نمیکنیم. که یکی از بزرگترین افتخارات دیپلماسی ایرانی است. خیر این یکی از بزرگ ترین خیانت های، یک نقطه تاریکی هستش در تاریخ نسبتا باشکوه پهلوی اول و دوم. باید کاملا جدا کرد همانگونه که رها کردن بحرین گرفتن سه جزیره کار بسیار درستی بود ولی در ازایش بحرین را دادن یک خیانت بود. بدون هیچ گونه تعارفی. یعنی چه یک بخش دادن بخشی را گرفتن این حرف ها نیست. انگلیس اصلا آن موقع در شرایطی نبود که بخواهد در برابر همپیمان خود در منطقه که ایران آن زمان بود بخواهد قد

علم بکند. یعنی چه بحرین را دادن. و متولیان آن زمان میان میشینن تو این رادیو و میگویند که بله این به اصطلاح صد و اندی سال
خب صد و اندی سال باشد. خب قفقاز صد و اندی سال از ما جدا شده است آریانا یا هرات نیز صد و اندی سال است از ما جدا شده
است. دادن بحرین از منظر ناسیونالیسم درست بود. یعنی منطق متولیان سیاست در تهران براساس ناسیونالیسم بود. یعنی مرزهای کنونی
ایران را به رسمیت شناختن و دو فک تو بحرین جزو مرزهای کنونی ایران نبود. د فک تو نبود. این را باید پذیرفت. ولی خب به قول
این غربیها سو وات؟ که چه؟ د فک تو نباشد. ایران به اندازه کافی ابزار فرهنگی ابزار اقتصادی و ابزار سیاسی داشت که بحرین را از
لحاظ حقوقی که بود تا حدودی د فک تو برگرداند به دامن کشور. بدون آنکه مسئله سه تا جزیره سه تا آبخوست بخواهد دچار
مخاطره شود و میشد انگلیس ها مردمان طماعی هستند. میشد آنها را طوری دیگر از سر واکرد. سیاستمدار هنرش این است که بتواند
سر اصول و مسائل پایه ای که میشود کوتاه نیاید. لازم به جنگ و اونموقع اصلا صحبت جنگ نبود که بخواد غرب بخواهد بیاید در
زمانی که اتحاد جماهیر شوروی هستش چین هستش بخواهد به اصطلاح پایگاه معنوی خود در آنجا که دارد ایران در آنجا داشت با
دوهزار و خورده ای کیلومتر مرز مشترک با خرس داشت از غرب دفاع میکرد و دستگاه تبلیغاتی پهلوی دوم هرگز نتوانست به طور
بایسته و شایسته این کار خطیری را که برگرداند ایران گذاشته شده بود به طور طبیعی بتواند از آن استفاده و بهره برداری تبلیغاتی بکنند
و بهایش را بگیرد. جایزه اش را بگیرد. جایزه اش بحرین بود. جایزه اش نگهداری از کرد ها و تجزیه عراق بود. عراق در آن زمان می
بایست تجزیه می شد. عراق کشور نیست دل ایرانشهر است. دست کم می بایست ایران تانک می برد داخل آن کشور و میگفت،
اینجا برادران کرد ما هستند. اگر این کار را کرده بودند اصلا تاریخ به سمت دیگری می رفت. ایران وارد یک جنگ میشد که غرب
مجبور بود ازش دفاع کنه. سربازان ما ورزیده می شدند. و در درون این نمیدانم مصدق السلطنه چی ها و امثالهم که تازه اونموقع
میومدن از شما ایراد می گرفتند که چرا شما رفتی جزایر را گرفتی جزایر رو هم بدهید به این دوستان اونور آبی، اینها ملی گراهای به
اصطلاح وارونه ما هستند. نه خیلی راحت اگر منطق سیاست در تهران منطق آریایی می بود اگر منطق ایرانشهری می بود اگر منطق
تمدنی می بود و نه ناسیونالیستی. محمدرضا شاه و مردان کنار او از منظر ناسیونالیستی کار درستی کردند. از منظر تمدنی خیر. از منظر
تمدنی ایران در هر جا که هر کرد تباری هستش موظف است از او دفاع بکند. در هر جا. از لبنان گرفته سوریه گرفته بیابید برو تا
توی قفقاز که حدود هستند تا مسلما در کتپوکه یا آنا تولی. اصلا این چیزی که امروز به اصطلاح بخش ترک زبان آنا تولی هستش
اینجا یکی از پایگاه های اساسی هیچ چیزی کمتر از عراق ندارد برای تمدن ایرانشهری. هیچ چیزی. یکی از زادگاه های تمدن
آریایی هستش. بله دیگه یک سری مردم اینجا به زور جبر ترک زبان شده ربطی ندارد. زبان که آنچنان چیز عجیب غریبی نیست که
میاید و میرود. ولی اون زیر لایه های تمدنی هستند که بسیار مهم هستند. امروز آفریقا بخش بزرگیش یا فرانسوی زبان شده است یا
انگلیسی زبان. انگلیسی آفریقایی نیستند که خیر. بنابراین باید این را نیز در نظر گرفت و مسئله ناسیونالیسم را از ذهن جوانان آریایی
دور کرد. ما ناسیونالیست نیستیم. هرگز نبودیم و هرگز نمیتوانیم باشیم. یک به اصطلاح شاه کلید بدست دوستان بدهم این ایسم را
بگذارید کنار. حالا پان ایرانیسم نمیدونم ناسیونالیسم هر چیزی. ما یک چیز ویسپ آریایی داریم اتفاقا برمی گردد به اوستا و
برمیگردد به تلاشی که کیخسرو بزرگ انجام میدهد. و بنده بر این باور هستم که کوروش نیز همان کار را می خواهد انجام بدهد
کوروش بزرگ. واسه همین در متون در ذهن مغان کوروش و کیخسرو تقریبا یکی هستند. اون چیزی است که ایرانی ها بهش
میگفتن ویسپ آریه یعنی یکپارچه کردن تیره های آریایی. ویسپ یا هرویسپ یعنی همگی کلی آن چیزی که در یونانی میشود پان.
این داستان با این چیزی که در دوران محمدرضا شاه به عنوان پان ایرانیسم بوجود اومد همون قدر نازل هستش هم آنقدر تهی از
ایرانگی و از ایرانشهری هستش که ناسیونالیسم. ربطی نداره. داستان پان ایرانیسم مبتنی بر شیعه و دموکراسی است و مبتنی بر تا
حدودی هم بر ایده های مارکسیستی هستش. و یک بخشی هم که واقعا نژاد ستیزی است که به ویژه آن نحله ای که از درون سونکا
وارد این جریان می شود. جریان آریایی بسیار بسیار اصیل هستش. دیرپا هستش برمی گردد به سپیده دم تاریخ ایرانشهر برمی گردد به
عصر اوستا. بنابراین دوستان عجله نکنند و به دنبال نام های نوین نگردند نام های کهن است. و آنها بار تاریخی دارند. روح تاریخی
ایرانشهر در درون این نام ها در درون این مفاهیم فرو تابیده. این ها رو اگر درست نگهداری بکنند و درست درک شون بکنند نیازی

به ابداع مفاهیم جعلی جدید به ویژه که متولیان این مفاهیم در کل تاریخ هفتاد هشتاد سال گذشته یک آدم که سرش به تنش بیارزد عرضه نکردن. فرای این از لحاظ ذهنی آلوده هستند. ما به نیت ها کاری نداریم. بنده کاملاً آگاه هستم. بسیاری از این جوانانی که امروزه ذیل پان ایرانیست یا نمیدونم ناسیونالیست نمیدونم رنسانس نمیدنم این بازی ها دارند فعالیت می کنند جانیشان را برای میهن شان می گذارند. در این هیچ شکی نیست. بحث بحث مفهومیست. بحث بحث مفهومی است یک و دو اجازه ندادن به یک سری آدم های حرفه ای که دشمنان ما هستند و با ایجاد این بحث های انحرافی همیشه استعداد سوزی کردند و این کار امروز و فردا نیست و کار دیروزم نبوده است. در طول تاریخ این اتفاق افتاده همان جریان آذرکیوانی را که خدمتتون عرض کردم اینها انسانهای بسیار بسیار دانا بسیار فرهیخته و بسیار خوبی بودند. ولی متأسفانه یکسری نحله ها در ایشان وارد شد و به هدر رفته اند. یک سری شون توانستند خودش را نجات بدهند بروند در دربار اکبر شاه اون ابوالفضل و اینها کارهای بزرگی هم توانستند انجام بدهند ولی آن چیزی که می توانست از درونشان بیرون بیاید و آن به اصطلاح بازیابی سنت کهن پیشا قادیسیه ای بود از آن بر نیامدند چون آلوده شدند. همینها این سنت آذر کیوانی الکساندر را کردند پیامبر. این اتفاق افتاده. یعنی یکی از نحله هایی که الکساندر را تبدیل میکند به پیامبر اتفاقاً از طریق همین ها است. خب این مشخص است که یک جریانی وارد اینا شده جریان انحرافی وارد اینا شده مثل همین رنسانس امروز ما که ربطی به این داستان که اینها داشتند انجام می دادند ندارد و آنها از ژرف بینی بسنده برای جلوگیری کردن از این نفوذ برخوردار نبودند و نهایتش را نیز دیدیم. این بحث را امروز یک ساعت و نه دقیقه گذشت. به بحث پایانی که رضا شاه و به عنوان متوقف کننده مشروطه بود نتوانستیم برسیم. امیدوارم در فرصت دیگری به این برگردیم. خلاصه اینکه رضا شاه اگر نبود مشروطه پیروز شده بود و پیروزی مشروطه جز به فروپاشی کامل ایران نمی انجامید. شما رو به اهورامزدا بزرگ میسپارم. اگر عمری بود تا بار دیگر خدانگهدار.